

کدام سنت؟ کدام مدرنیسم؟

آقای عباس عبدی چندی پیش طی مقاله ای تحت عنوان «مشکل کجاست، راه حل چیست؟» کوشیدند برای این پرسش که مهم ترین بحران دولت چیست؟ پاسخ گویند.

چکیده پاسخ آقای عبدی ناظر بر این گزاره است که: بحران متوجه بر کلیت ساختار سیاسی است. نهاد دین، رسانه، آموزش، اقتصاد و سیاست از حیز انتفاع افتاده و ریشه مشکل نیز فهم دستوری و مقیدانه از اسلام بجای فهم وصفی از اسلام است که جمهوریت را بدلیل نفی خواست مردم از درون تهی کرده. عبدی پسوند اسلامی را در گزاره جمهوریت اسلامی در قامت صفت یا قید متباین توصیف کرده و ابراز داشته اشتباه از آنجا شکل گرفته که ماهیت اسلامی حکومت را «قید» تلقی کرده و بالتبع نظام بجای ملزم بودن به خواست شهروند خود را مقید به تقیدات اسلام کرده. عبدی:

از دل انقلاب اسلامی، حکومتی برآمد که قالب آن جمهوری بود ولی از آنجا که خواست مردم اسلامی بود، با پسوند اسلامی تبدیل به «جمهوری اسلامی» شد. همه مشکلات از فهم ماهیت دستوری کلمه اسلامی آغاز شد. برخی آن را قید و برخی صفت دانستند. هنگامی که قید باشد، یعنی مفهومی به نام اسلام وجود دارد که مرجع تشخیص آن غیر از مردم هستند و جمهوریت مقید به این قید و در واقع تهی میشود. روشن است که چنین ترکیبی بی‌معناست. زیرا جمهوریت بلاموضوع خواهد شد ... نمیتوان جمهوریت را به چیزی از بیرون آن مقید کرد. ولی آیا این امر بدان معناست که کلمه اسلامی نمیتوانست اضافه شود؟ پاسخ این است که افزوده شدن به عنوان صفت؛ معنادار بود و مجاز است که استفاده شود ... اسلام صفت رفتار مردم است و نه قید آن ... مردم، حکومت را برمی‌گزینند. در اینجا مردم در جایگاه برتر نسبت به حکومت‌کنندگان هستند. چه از منظر اخلاقی و چه از منظر حقوقی. اگر این را بپذیریم، در این صورت در حکومت جمهوری؛ حکومت‌کنندگان نقش هدایت‌گری مردم را بر عهده ندارد. زیرا منتخب آنهاست و نه هدایت‌گر آنان. در ذیل مردم و خواست آنها تعریف می‌شود و نه بالای آنها.

پیش از این نیز آقای عبدی طی مصاحبه با شفقنا بحران اصلی در جامعه فعلی ایران را این گونه توصیف کرده بود:

در طول زمان جامعه مدرن‌تر شده در حالیکه قدرت سنتی مانده است و در سال ۹۶ این تحول کیفی شده و به مرحله‌ای رسیده که این شکاف عمیق‌تر از حد قابل تحمل شده است. منظور شکاف میان سنت و مدرنیته

است. بخش‌هایی از جامعه خواهان آینده بهتر، سبک زندگی جدید، اندیشه‌های متفاوت و انواع ارزش‌های مدرن است در برابر بخشی دیگر که سنت است صف‌آرایی کرده‌اند. مشکل ما در سال ۹۶ این است که دو بخش به توازن قوا رسیده‌اند و هیچکدام حاضر نیستند یکدیگر را به رسمیت بشناسند و حاضر نیستند با هم کنار بیایند در حالی که هیچکدام نمی‌توانند یکدیگر را به طور قطع و یقین حذف کنند ... مشکل چگونگی تعامل و تفاهم میان حاملان سنت و مدرنیته است و به شکلی باید به تفاهم برسند و در کنار یکدیگر زندگی کنند. این کار سختی است اما نشدنی نیست ... نیروهای حامل سنت با نیروهای حامل مدرنیته باید به این نتیجه برسند که نمی‌توانند یکدیگر را حذف کنند و باید به شکلی با هم کنار بیایند و اینکه کجا و چگونه (همگنی) با هم کنار بیایند بحث دیگری است.

فی الواقع بحث اصلی آقای عبدی را می‌توان در نقطه تباین دو نوع حکومت «خواست سالار» و «مصلحت سالار» نشانه گذاری کرد که در مدل نخست «شان» حکومت پیروی و متابعت از «خواست شهروندان» را افاده معنا می‌کند در حالی که حاکمیت مصلحت سالار قبل از خواست شهروند دغدغه مصلحت‌های ایشان را دارد.

اما نکته اصلی تباینی است که در فهم «مُتقیدانه» یا «توصیفانه» از فائز جمهوری اسلامی برون ریخت می‌شود.

قدر مسلم در دیدگاه آقای عبدی جامعه در قامت «حامل دین» توصیف شده که اسلام در قامت یک دین بر چنان جامعه ای «محمول» است. از منطری آسیب شناسانه چنین خوانشی از دین بالضروره به فرمالیسم مخنثی از دین می‌انجامد که ماهیتا بود و نبودش علی السویه شده و فاقد کمترین سرریز در رفتارهای فردی و اجتماعی مومنان به چنان ایمانی می‌باشد.

این واقعیتی است که از فردای پیروزی انقلاب اسلامی و با استقرار نظام جمهوری اسلامی در بخش بزرگی از جامعه ایران هویدا شد که منجر به بروز یک شکاف بزرگ و ناهمگنی مشهود در کلیت جامعه ایران گردید.

جمهوری اسلامی از فردای استقرارش در ایران با خوانش ماکسیمم از «دین و زیست مومنان» و متعاقب رسمیت یافتن قرائت «کلان» و اورجینال (Original) از دین، لاجرم اسباب برون ریخت بی ریختی و بی شمایی هویت فرهنگی بخش‌های متکثری از بدنه شهروندی در ایران بعد از انقلاب اسلامی را فراهم کرد که بصورت تبعی این اقشار را مبتلابه بحران هویت می‌کرد.

اتهام سنگین جمهوری اسلامی آن بود که بی هویتی و خانه بدوشی فکری و کولی وشی این بدنه متکثر را عریان کرد.

تا پیش از بهمن ۵۷ این بدنه متکثر به صفت ظاهر و سنت حاکم، مدعیان مسلمانی و سلوک دین ورزانه بودند. یا لاقلاً خود را بیرون از حلقه اسلام و مسلمانی نمی دانستند. اما نوع دین ورزی ایشان در آرمانی ترین حالت صرفاً در قامت و تراز یک «I.D» برای ایشان موضوعیت و عاملیت داشت. دینی در تراز یک آی دی کارت (Identity Card) که صرفاً در قامت یک «کلیشه فاقد ضمانت اجرا» دین ورزی ایشان را نشانه گذاری و عهده داری مدالیومی می کرد. شبه مومنانی که با قرائت حسین ابن علی (ع) دین شان تنها لقلقه ای زبانی است.

«انّ الذّاس عبید الدنیا والدّین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرّت به معائشهم واذا مَحْصُوا بالبلاء قلّ الدّیانون» آدمیان برده دنیاوند و دین لقلقه ای است بر زبانشان. تا زندگی شان می چرخد آنرا هم می چرخانند و همین که پای امتحان پیش آید کمتر کسی در صحنه می ماند. (۱)

خوانشی «مرجئه گون» از دین و دین ورزی بمثابه یک شعوبیگری مدرن که منجر به بازتولید «کاهل دینی» از جنس جنبش «مرجئه» عصر اموی شد. خوانشی که پیروانش قائل به موخر بودن عمل از ایمان بوده و «ایمان» را در یک تعریف مضیق منحصر به اقراری زبانی دانسته که همین اقرار زبانی بالضرورة بسندگی و کفایت ادله رستگاری مومن را دلالت می کند.

وجاهت و اجابتی شبه مومنانه که به اعتبار عدم التفات و باور قلبی به مبانی معرفت اندیشانه دین، فاقد اصالت و رضایت و بالتبع عاری از مانائی و مداومت است! (۲)

بر این منوال پرسش اساسی قبل از آنکه ناظر بر «چیستی مهم ترین بحران دولت باشد» مبتنی بر شان حکومت است و ابتدا به ساکن می بایست پاسخ به این پرسش را یافت که: شأن حکومت چیست؟ مراد از شأن حکومت فانکشن یا کارویژه حکومت است که مطابق آن گوهر حکومت و کارکرد حکومت را نشانه گذاری می کند.

در پاسخ به این پرسش و از میان گزینه های موجود می توان «شأن طبیبانه» یا «شأن طبّاخانه» را برای هر حکومتی متصور بود.

نگاه طبیبانه به حکومت خوانشی از حکومت را مراد می کند که مبنای مُلکداری در آن «صوابدیدانه» است. قرائتی که طی آن نسبت حکومت با شهروند بمثابه نسبت «پزشک و بیمار» از جنس «طبابت و متابعت» است و «بیمار» صاحب صلاحیتی طبیب برای تشخیص مصلحت خود را برسمیت شناخته و «طوعاً» تن به تشخیص و تجویز طبیب بمنظور تحصیل و تامین مصلحت خود می دهد. ولو آنکه آن تجویز دارویی تلخ یا سُرنگی پر درد باشد.

در نقطه مقابل با چنین خوانشی قائلین به شأن طبّاخانه حکومت بر این باورند که حکومت بمثابه یک مطبخ است که حکومت در مقام طبّاخ آن مطبخ تنها موظف و مُلزم به تحصیل و تأمین خواست و میل و سفارش طعام مشتری است و تنها شأن متصور برای طبّاخ در چنان طبّاخانه ای تحصیل تشفی خاطر مشتری از طریق تأمین خواست و میل و علاقه مشتری است و این دیگر به طبّاخ ربطی ندارد که چه غذائی برای مشتری مفیدتر یا مناسب تر است و حکومت در چنین قرائتی تنها التزامش متابعات از خواست شهروندان است.

صرف نظر از خوانش طبیبانه یا طبّاخانه از حکومت نمی توان این واقعیت را نیز از نظر دور داشت که عطف به ناهمگنی اجتماعی عمیق موجود در ایران حکومت چه شان طبیبانه داشته باشد یا طبّاخانه در نهایت تحصیل مراد قاطبه شهروندان در چنین جامعه ناهمگنی تعلیق به محال است.

اما قبل از آن نباید این واقعیت را نیز از نظر دور داشت که برخلاف داعیه آقای عبّدی شکاف سنتی و مدرن در ایران فاقد وجاهت و موضوعیت است. قدر مسلم در تبیین و تحلیل مسائل اجتماعی نمی توان دچار سادگی مانتالیسم شد و واقعیت های اجتماعی را نمی بایست گریب کرد. برخلاف باورمندان به شکاف سنتی و مدرن در ایران همه قرائن حکایت از آن دارد که ایران فاقد طبقه مدرن است و چیزی که از آن تحت عنوان طبقه مدرن یاد می شود فی الواقع در عالی ترین سطح یک شبه مدرنیسم شکل گرا است که فهم اش از مدرنیته ناظر بر یک «Gentrification» یا تجمل گرایی و نوسازی فضای فرهنگی مطابق با استانداردهای اعیانی است.

طبقه ای که ناشی از بحران هویت مبتلابه یک خویش کم بینی در مقابل مدرنیته غربی توأم با یک شیفتگی هم زمان به همان مدرنیته است که برون ریخت چنین تعارضی منجر به ریزش حس حقارتی از جنس «ژلوتوفوبیا» در لایه های پنهان این طبقه شده و ناخودآگاه ایشان را می آزارد. (*)

بالغ بر پنج سال پیش نیز خطاب به آقای عبّدی متذکر شدم که بیرون از تکلف بدنه منسوب به مدرنیته ایرانی هیچ کدام از شاخص های پنجگانه مدرنیسم اعم از «عقلگرایی» و «فردیت مدرن» و «خودباوری» و «مسئولیت پذیری» و «استقلال فکر» را عهده داری نمی کنند و در تحلیل نهائی طبقه شبه مدرن ایران با طبقات متهم به فرودستی یا سنتی ایران در جمیع شئون اربعه «زعیم سالاری» و «تقدیرگرایی» و «اقتدارگرایی» و «تبارگرایی» هم تباری و هم افزائی می کنند. (۳)

به اعتبار چنین قطب بندی ناراستی و به اقتفای ناهمگنی مُتّعین و غیر قابل انکار در جامعه ایران تا اطلاع ثانوی دمکراسی خواست سالار

در ایران تعلیق به محال است. همگنی نیاز اولیه دموکراسی است. اما ناسازگاری و عدم تجانس ساختاری بدنه اجتماعی شبه مدرن ایران با بخش مذهبی که حکومت ایشان را نمایندگی و اقبال می کند بصورت اجتناب ناپذیری هر گونه جنبش های «خواست سالار» را در نقطه تباین با حکومت و طبقه «مصلحت سالار» دین ورز ایران قرار می دهد. دموکراسی بمثابه آکواریومی است که نمی توان هم زمان ماهی استروژن آب شیرین را در کنار ماهی سالمون آب های آزاد در آن هم جواری کرد. (۴)

۱- مقاله آی دی لوژی را ببینید

<https://bit.ly/20BZneJ>

۲- مقاله سکولاریسم نقابدار

<https://bit.ly/1f6HoXk>

۳- مقاله گربه های اشرافی

<https://bit.ly/2n7yUsG>

۴- مقاله حصار در حصار

<https://bit.ly/2LW7BzH>

(*) - ژلوتوفوبیا به معنی ترس از مورد تمسخر یا حقارت قرار گرفتن است. افرادی که دچار ژلوتوفوبی هستند اعتماد به نفس کمتری نسبت به دیگران دارند. آنها این احساس را دارند که انسان های مضحکی هستند و از این که دیگران نیز این موضوع را دریابند ترس دارند. چنین افرادی فاقد اعتماد به نفس بوده و همواره بابت احساس مورد تمسخر قرار گرفتن تلاش برای مخفی کردن وجوه مضحک انگاشته خود دارند.